

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره حجیت به این جا منتهی شد که بنا بر مبانی مختلفی که در حجیت هست آیا تعبد، البته چون دیگر وارد شدیم عرض کردم، و حجیت فقط مخصوص به مواردی است که این اماره یا به اصطلاح فارسی ما این رسانه خلاف واقع می گوید یا این حجیت شامل موارد مطابق با واقع هم می شود؟ یعنی بعبارة اخرى ظاهر عباراتی که مثلاً می گوید معنای حجیت تنجیز و تعذیر است ظاهرش این است که حجیت در هر دو مقام هست یعنی اگر مطابق واقع بود تنجیز می آورد و آثار تنجیز بار می کند، مخالف واقع بود آثار تعذیر دارد و عذر اما از ظواهر بعضی از عبارات این است که اگر مطابق با واقع بود دیگر معنای جعل معنا ندارد، جعل و اعتبار و تعبد بی معناست، اگر مخالف بود معنا دارد، اگر به واقع نرسید یعنی وقتی کسی می خواهد چیزی را به اصطلاح ما تشریع رسانه تعبیر کردیم، چیزی را به عنوان حجت قرار بدهد برای رسیدن، اگر مطابق رسید و این مطابق با واقع بود دیگر معنای جعل چیز لغوی است، خب رسانده به واقع و اگر مخالف بود باید تدارک ببیند، عذر ببیند یعنی بعبارة اخرى این وقتی می خواهد بگوید فرض کنید روزنامه دولتی حجت است این، این معنا را در نظر می گیرد وقتی می گوید حجت یعنی اگر مخالف بود من آن موارد را باید تدارک بکنم اما اگر مطابق بود دیگر کاری نمی خواهم بکنم، اعتباری نمی خواهد بشود اما در صورت مخالفت من باید آن موارد را تدارک بکنم، فرض که همان مثالی که دیروز هم عرض کردم روزنامه دولتی ای اشتباه نوشت سه میلیون تومان عوارض در صورتی که در واقع سی میلیون بود، حالا اشتباه چاپی بوده که مثلاً صفر افتاده است، وقتی می خواهد بگوید این روزنامه حجت است باید این جا را هم حساب بکند یعنی نه این که فرض بر این بگذارد که این مثلاً باطل بود، نه، خب فرض بر این می گذارد این صحیح باشد، فرض بر این می گذارد که باطل باشد یعنی فرضی را که آن لحاظ می کند هر دو را باید در نظر بگیرد، اگر صحیح بود می گوید من

کار نمی کنم دیگر، بودجه مملکت مثلا مبتنی بر این بود که سی میلیون تومان بگیریم این هم سی میلیون تومان چاپ کرده است، دیگر مشکل خاصی ندارد، بله اگر این اشتباهها سه میلیون تومان چاپ کرد آن جا باید به فکر تدارک بیفتیم و تدارک بکنیم این مبلغی را که کمبود شده از یک زمینه دیگری، مصدري برایش پیدا بکنیم تا تدارک بکنیم و لذا اگر گفت تدارک نمی توانم بکنم، راهی ندارد، حالا سی میلیون اگر، طبعا روزنامه دولتی را حجت قرار نمی دهیم اگر راهی برای تدارک نبود فقط می گوید شما به این روزنامه اعتماد کنید اگر هم روزنامه اشتباه چاپ کرد اشتباه را بعد باید جبران بکنید پس معنای حجیت در حقیقت این است که از همان اول، نه این که حالا فرض بر این بکنیم که اشتباه شد یا مثلا فهمیدیم، نه مراد این نیست، مراد آن مقام جعل است، الان در آن جا داریم بحث می کنیم، در آن مقام تشریع که می خواهد رسانه را حجت قرار بدهد، آیا در مقام تشریع نگاه می کند به مرحله موافقت؟ معنا ندارد موافقت را نگاه کند یا نگاه می کند فقط به مرحله مخالفت؟ طبعا، اگر نگاه یعنی فرض می کند که اگر مخالفت شد این مطلب انجام داده نشد فرض بکنید مثلا به این که نوشته بودند که فرض کنید با شرکت های فلان کشور معامله نکنید، حالا اشتباهها چاپ شد معامله بکنید، نقطه بالا پایین شد، خب می شود دیگر، بالاخره پیش می آید، دیگر اشتباه است دیگر، اگر این را حساب کرد که معامله با آن شرکت آن کشور واقعا دارای ضرر هایی است که به کیان مملکت، به اساس مملکت ضربه می زند در این جا نمی آید جعل حجیت بکند، باید این را حساب بکند، اگر نه می داند مقدار ضرری که هست آن قدر نیست آن وقت می آید جعل حجیت می کند، شبیه در اعمال نماز مثل قاعده لا تعاد، لا تعاد الصلوة إلا من خمس، معلوم می شود بعضی ها اصطلاحا ارکان نماز اند که اگر به هر صورت در آن ها اخلاص شد نماز را باید اعاده کرد، بعضی ها نه مثلا ذکر رکوع را درست نمی تواند بگوید، اشتباه گفت، نمازش درست است اما رکوع انجام نداد نماز کلا باطل است، این جا هم مسئله این است مثلا اگر گفت بینه حجت است حالا بینه آن جا دو نفر عادل گذاشتیم من هم شک می کنم، گفت آقا شما رکوع انجام دادید، بعد از این که من نمازم را رساندم یا رکعت بعدی رفتم گفتند نه آقا ما اشتباه کردیم شما رکوع انجام ندادید، خب لا تعاد می گوید باید انجام دهید، آقا بینه گفت و بینه را حجت قرار داده، خب بینه هم گفته باشد، چرا؟ چون آن رکوع جز ارکان اساسی نماز است در آن جا جعل حجیت نمی کند اما اگر بینه گفت شما

ذکر رکوع را گفتید، شما نگفتید رد شدید بعد فهمید نگفتید، اشتباه کرده بینه، دیگر در آن جا تدارک نمی کنند، این معنای حجیت است، این جا البته معنای حکم است، این جا حکم کرده لکن در بحث حجیت و رسانه هم همین طور است، نکته فنی همین است پس بنابراین این جور معنا می کنیم که مراد از حجیت یعنی مقنن بداند که این رسانه، این وسیله اگر اشتباهی کرد اشتباه جبران می شود و معنای عدم حجیت این است که اشتباه را جبران نمی کند، دست به جبران نمی زند، همان واقع محفوظ می ماند، این هم نحوه کیفیت جعل و تشریع رسانه، این اصول کار این طور است، طبیعتا این طور است یا بالاتر از این بگوییم حتی در صورت موافقت هم جعل می کند چون در صورت موافقت مثلا من باب مثال جعل تنجز می کند، جعل می کند و تنجز یک آثار قانونی دارد، به لحاظ آن آثار قانونی جعل حجیت شامل مرحله تنجیز هم می شود، عرض کردیم ظاهر عبارات کسانی که گفتند تنجیز و تعذیر، ظاهرش این است، ظاهرش این است که هر دو قابل جعل اند، هر دو جعل می شوند در حجیت، این خلاصه بحث.

پس بنابراین خلاصه این بحثی که بهش رسیدیم اگر در لسان دلیل مقنن، قانون یا شارع به اصطلاح ما یک چیزی را که جنبه رسانه ای دارد، جنبه واسطه ای دارد، جنبه حکایت دارد که طبیعتا جنبه حکایت تاثیر خاصی ندارد یعنی موضوعیت ندارد که عوض بکند، اگر آن را حجت قرار داد دو احتمال می آید، یکی این که هم تنجیز باشد و هم تعذیر، یکی این که فقط تعذیر باشد، به تنجیز کاری نداشته باشد، این مجموعه دو احتمال اساسی که روی این دو تا احتمال فکر بکنید و بررسی بکنید.

ما عرض کردیم انصاف قصه چون مبانی در حجیت مختلف است این نتیجه گیریش هم مختلف می شود، کسانی که جعل بدل یا مماثل قائلند عادتاً باید به صورت مخالفت نگاه بکنند چون اگر مطابق بود و رسید معنا ندارد جعل بدل بکند، به خودش رسیده، جعل مماثل معنا ندارد، دیگر لغو است، کسانی که قائل به تتمیم کشف اند انصافش هر دو احتمال در حقشان هست یعنی تتمیم کشف به لحاظ تنجیز و تعذیر باشد، تتمیم کشف به لحاظ تعذیر باشد، انصافش هر دو احتمال هست یعنی نمی توانیم بگوییم و متعارف در حوزه های ما این طور است که روی این مبنا نتیجه این است، این چون آن مبنا را ما قبول نداریم معتقدیم اصلاً آن بحث علمی نیست که من بیایم این جا بحث بکنم که آیا روی این مبنا حجیت دو تاست نتیجه اش یا یکی است، چون مبنا را قبول نداریم، عرض کردم چیزی را

که انسان قبول ندارد بخواهد رویش بحث بکند این جز تصورات است، جز تصدیق نیست، علم تصدیق است، اصلاً حقیقت علم تصدیق است، این ها علم نیست، در حوزه های ما خیلی متعارف است، علی هذا المبنا، چون قائل به آن مبنا لکن عرض کردیم انساب به قواعد این است که فقط به تعذیر ناظر باشند لکن انساب به ظاهر ادله لفظیه که بهش تمسک کردند هر دوست مثلاً لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، ببینید! اگر ثقه نقل کرد کشف، استدلال مرحوم نائینی، اُ فیونس ابن عبد الرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم، این توش نخواهی دید است که معالم دین می شود در وقتی که مخالف بود کلام یونس با واقع، مطلق است دیگر ظاهرش، تشکیک نکنید در جایی که ایشان مخالف من است، مرادش ظاهراً مطلق است، فاسمع له و اطعه، در حدیثی که مربوط به عثمان ابن سعید عمروی هست، فاسمع له و اطعه فإنه ثقة المأمون، و واسمع در خصوص موارد مخالفت نیست، ظاهراً مطلق است، و البته مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه از این سه تا روایتی که عرض کردم استفاده کردند حجیت خبر ثقه را که عرض کردم درست نیست، هیچ کدام از این ها درست نیست لکن ایشان استفاده حجیت خبر ثقه از این کردند، اینی که در این روایات هست، چون این خیلی مهم است ما هی تکرار می کنیم چون عمده مبنای نائینی قدس الله سرّه هست لذا تکرار می کنیم اما لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، مع قطع نظر از سند، با قطع نظر از سند، موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، بعد دنباله دارد، تعجب است مرحوم نائینی به این مقدار حدیث اکتفا فرمودند، الذین عَرَفُوا بَأَنَّا نُفَاوِضُهُمْ سِرّاً وَ نَحْمِلُهُ إِیَّاهُ إِلَیْهِمْ، این و کلاست، این که خبر واحد نیست، کسی که بیاید بگوید من پیش امام صادق بودم یکی سوال کرد امام جواب داد که این نیست، الذین عَرَفُوا، تازه عَرَفُوا هم دارد یعنی کسانی که مسلماً وکیل ما هستند، خیلی واضح است به نظرم، تازه ادعای وکالت هم نه، معروف و مشهور باشد که در این منطقه این ها وکیل ما هستند، این هم توقیع از طرف یکی از وکلاست، الذین عَرَفُوا أَنَّا نُفَاوِضُهُمْ سِرّاً وَ نَحْمِلُهُ إِیَّاهُ إِلَیْهِمْ، این سرّ را توسط این افراد به شیعه می رسانیم، آن کسی که سرّ را می رساند وکیل است نه خبر واحد، این اشتباهی پیش آمده به خاطر تقطیع

حدیث

پرسش: به طریق اولی می شود گفت

پاسخ پرسش: وکیل منصوب است، وکیل جعل حجیت مطلقا است، وکیل جعل است دیگر، شما گفتید این آقا وکیل است، هر چه گفت معتبر است می خواهد مطابق باشد نباشد، وکیل غیر از طریقت صرف است.

پرسش: اولویت هم توش نیست

پاسخ پرسش: اولویتی هم ندارد، چه اولویتی؟ علی ای حال این راجع به

پرسش: برای شاگردان خاص مثل زراره، محمد ابن مسلم ثابت نمی شود؟

پاسخ پرسش: نه چه شاگرد خاص، اگر وکیل باشند چرا، اگر وکیل نباشند نه.

و اما روایت و العمری ثقة فاسمع له و اطعه، این هم که خیلی واضح است که مراد وکالت است چون اصلا اطعه را که در باب خبر واحد کسی بکار نمی برد، فاسمع له و اطعه، ثقة در این جا به معنای یک روایتی هم هست از حضرت سید الشهداء برای مسلم که می فرماید فقد بعثت الیکم ثقتی و ابن عمی، ثقة یعنی نماینده خودم، این لفظ ثقة در لغت عرب به معنای نماینده و وکیل است، اصلا در خبر واحد بهش نمی گویند، می گوید صدق العادل، نمی گویند اطع العادل، فاسمع له و اطعه کاملا و لذا در این روایت مبارکه که صحیح هم هست، جدا صحیح اعلائی هم هست دو تا کلام است: یکی از امام هادی است، ایشان راجع به پدر فرمودند عثمان ابن سعید، یکی از امام عسگری است راجع به پدر و پسر فرمودند، با این که پسر زمان امام هادی است و اگر هم در حد تکلیف بود در آن زمان هم ایشان ثقة بود، چون نصب شده در زمان امام عسگری، همین حدیث واحد دو تا دارد، العمری ثقة فاسمع له و اطعه، بعد می گوید و قد سمعت ابا محمد يقول العمری و ابنه ثقتان فاسمع لهما و اطعهما، فإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ المامونان، چون عمری از طرف امام هادی وکیل بود، خودش و پسرش هر دو از طرف امام عسگری وکیل بودند، این مال دلیل نصب بر وکالت است، این ربطی به حجیت خبر ثقة ندارد. پس این مطلبی که ایشان، البته غیر از آقای نائینی هم تمسک کردند، عده ای به این حدیث تمسک کردند و اصلا عده ای گفتند دلیل به قول ماها منحصر بفرد در حجیت خبر ثقة همین روایت است، اصلا همین را قرار دادند علی ما نُقِلَ، علی ای حال چون این بحث لطیفی بود گفتیم این جا هم به اشاره.

و اما ا فیونس ابن عبدالرحمان ثقةً آخذ عنه معالم دینی؟ درست است این روایت دو تا متن دارد، در یک متنش ثقة ندارد، در متنش آخذ عنه دارد، در متنش ثقة ندارد، شاید سه تا متن دارد، هر سه هم در کتاب کشی آمده لکن در یک متنش ثقة آخذ عنه معالم دینی دارد و این متن هم صحیح است، آن دو متن دیگر خیلی سند روشنی ندارد، این متن تصادفاً صحیحش همین متن است که ثقة، لکن به عنوان آخذ عنه معالم دینی واضح است مراد سلامت و صحت و درست بودن یونس ابن عبدالرحمن به لحاظ مسائل کلامی و اصولی، نه به لحاظ این که یک روایتی از امام فرض کنید حضرت مثلاً ایشان چون اگر نقل کنند موسی ابن جعفر یا حضرت رضا، نه به لحاظ روایت، اصلاً تعبیر آخذ، اخذ نه تصدیق، معالم، معالم چهارچوب هاست نه این که مثلاً یک روایتی دارد که با یونس می رفتیم یک نفر شراب فروش در دکانش را باز کرد، یک مقدار از شراب روی لباسش ریخته بود گفت برویم خانه این را بشوریم، می خواستند نماز بخوانند، بعد این می گوید قلت له أ هذا شیء رویته ام شیء رایته، این رای خودت است یا روایت است؟ ایشان متهم به رای است.

پرسش: در کشی آمده است؟

پاسخ پرسش: این روایت در کتاب حالا نمی دانم تهذیب است، در کتب فقه، در جامع الاحادیث هم هست، در بحث طهارت خمر که می گوید نه این روایت را من نقل می کنم، بعد هم یونس خب می دانید کتب کلامی و فرق و ادیان، در مسائل کلامی مثل مسئله جسم و این ها این جور چیز ها متهم است یونس و در مورد اصول فقه هم ایشان متهم است که به احادیث عمل نمی کرده. اصلاً روایت دارد.

پرسش: در کافی است

پاسخ پرسش: کافی هم دارد، البته سندش ابی جمیله است، ابی جمیله ضعیف است، ابی جمیله بصری نوشته، ابی جمیله معروف مفضل ابن صالح است، این را حالا من نمی شناسم، سند این روایت خیلی نقی نیست، توش ابی جمیله است، ابی جمیله بنا بر معروف ضعیف است، لکن خیلی به نظر ما ضعیف نیست اما به هر حال تضعیفش کردند.

یکی از طلاب: محمد ابن یحیی عن بعض اصحابنا

آیت الله مددی: آهان مرسل هم هست،

یکی از طلاب: عن ابی جمیل البصری

آیت الله مددی: بله این ابی جمیل هم به نظرم این نسخ کافی جدید نیست؟ احتمال می دهم در نسخ دیگر ابی جمیل باشد

یکی از طلاب: ابی جمیل البصری است

آیت الله مددی: این کدام کافی است؟ ابی جمیل هم دیدم، اگر ابی جمیل باشد تضعیف شده، ابوجمیل هم که مجهول است، علی ای

حال به هر حال روایت مشکل سندی دارد، نمی خواهم بگویم ندارد، اما یونس بعد هم یونس خب آن که حدیثش معتبر است یا ابا عبد

الرحمن ما اشد انکارک علی اهل الحدیث، چون متهم بود یونس که ضد خبر است، جز مدرسه خبر نیست بلکه متهم بود تقریبا به یک

چیزی شبیه اهل سنت، به قیاس و رأی، مثلا به این که ما به شواهد کتاب، این شواهد کتاب و سنت، خب خیلی از روایات مثلا در

معروض طرح قرار می گیرد و مشکلاتی که حالا من نمی خواهم دیگر وارد شرح حال و خصوصیات ایشان بشوم، به هر حال ظاهرا این

حدیث مبارک ناظر به این نکته باشد که حضرت می خواهند بفرمایند یونس ابن عبد الرحمن ثقة است یعنی یک فقیه درست است،

فقیه درست نه این که آرایش مطابق واقع است، اصلا ربطی هم به حجیت خبر ندارد، یعنی فقیهی است که روی اصول و قواعد است،

حالا ممکن است روی اصول و قواعد فتاواهای شاذ هم داشته باشد اما فقیه است، فقیه بزرگی است، همین معاصر ما حضرت آقای

خوئی استاد ما ماشاءالله آرای شاذ زیاد داشته، در فقاها ایشان که بحث نبود، ما می گوئیم فقاها ایشان و فقه ایشان درست است ولو

آرای شاذ دارد، خودم هم به آرای شاذ ایشان اعتقاد ندارم، علی ای حال لکن این به فقاها شخص ضرر نمی رساند، اصلا گفته شد که

آن عبارت اصحاب اجماع هم مراد این است، آقایان بد راهی رفتند، مراد از اصحاب اجماع ۱۸ تا، ۲۲ تا، ۲۱ تا، مراد این است که این

ها فقهایی هستند که فقهشان درست است نه آرایششان صحیح است، این ها فقیه اند ولو متهم به قیاس، به رای، به این جور مسائل

شدند، این ها فقهشان صحیح است، حالا شرح آن عبارت اجماع هم بگذاریم برای یک وقتی، خلاصه بحث در این جا به این جا بکشد

این روایت هم اصلاً چون می گوید آخذ عنه معالم دینی، معالم که مال همین خبر خمر نیست که گفت خمر نجس است مثلاً، این که جز معالم دین حساب نمی شود، واضح است مراد از معالم دین اصولین است به اصطلاح قدما یعنی اصول عقاید و اصول فقه که متعارف فیما بعد که اصول عقاید را کلام گفتند و اصول فقه را هم اختصاراً اصول گفتند، مراد این است چون ایشان اتهام داشت و حتی عرض کردیم قمی ها بالخصوص خیلی با یونس بد بودند، الی آخر بحثی که فعلاً جایش این جا نیست و به خلاف مرحوم کلینی، کلینی انصافاً با یونس خیلی خوب است به خلاف قمی ها و عرض کردم، پس این حدیث صحیح هم، این حدیث مبارک هم ولو کتاب کسی خودش مشکلات دارد اما فعلاً به حسب ظاهر صحیح است لکن هیچ کدامش ربطی به حجیت خبر ندارند.

حالا خیلی خب، حالا این نظر این حقیر سراپا تقصیر است، با قطع نظر از این مقدمات اگر قائل بشویم که ناظر به حجیت است انصافاً حجیت اعم است کما این که عرض کردیم کسانی که قائل هستند به حجیت این ها از باب مصلحت سلوکی، به آن تفسیری که بنده عرض کردم، آن مصلحت سلوکی قوامش به این بود که به اصطلاح خود جامعه به عنوان هیئت اجتماعی مصالح دارد، ملاک دارد یعنی فرض کنید گوشت خرگوش خودش ملاک دارد، مثلاً برای بدن مضر است یا مثلاً تاثیر نمی کند یا جنبه داروئی دارد یا غذائی معینی دارد مثلاً، این ملاکاتی که در خود گوشت خرگوش است، مصالحی است، نکاتی است که در خود گوشت است اما این که جامعه هم جامعه شیعه یک نوع وحدت و هماهنگی و تسهیل و راحتی و بعد هم چون در معرض تعرض دشمن بودند آن حالات حفظ بشود امام صلاح می داند بگوید اگر زراره مطلبی را گفت شما قبول بکنید، جعل حجیت معنایش این می شود، جعل حجیت یک ملاک اجتماعی دارد، آن ملاکش، آن وقت بیاییم بگوییم این ملاک اجتماعی مثلاً مثل همان دیوار که عرض کردم غیر از آجر ها که باید نوعش خوب باشند خود صافی دیوار هم یک حساب دیگری است، ممکن است آجر ها خیلی خوب باشند دیوار کج باشد، یک آجر جلو باشد و یک آجر عقب باشد، پس یک ملاک مال اجزای دیوار است و یک ملاک مال هیئت اجتماعی دیوار است، بیاییم بگوییم اصولاً اگر در جایی رسانه و چیزی که شانش طریقت است جعل می شود این نکته اش این است که مصلحت دارد لکن مصلحت اجتماعی و این مصلحت اجتماعی یک چیز دیگری است غیر از مصلحت، چون عرض کردم مرحوم شیخ فرمودند مصلحت سلوک، خود سلوک

مصلحت دارد اشکال کردند آقایان بعد از شیخ مثل مرحوم نائینی که سلوک با مسلوک جدا نیست، چطور تصویر بکنیم؟ مسلوک یعنی گوشت خرگوش مثلا، مفسده دارد برای بدن، عبارت زراره هم می گفت نه جائز است خوردنش، من سلوک بکنم حرف زراره گوش بکنم بخورم این سلوک و عمل به حرف زراره با خود مسلوک فرقی نمی کند، یکی است، سلوک و مسلوک مثل کسر و انکسار است، چطور می شود در مسلوک مصلحت نباشد، در سلوک مصلحت باشد، جواب آن شبهه هم روشن شد، البته عرض کردم این تقریری است که من عرض می کنم، نسبت به شیخ نمی دهم، مراد از مسلوک آن مصلحت نفس الامر و واقعی که بر آن است، مراد از سلوک آن مصلحتی است که قائم به هیئت اجتماعی است، اصلا هیئت اجتماعی خودش مصلحت دارد، خودش ملاک دارد ملاک خاص خودش، آن ملاک امر اجتماعی است که می آید آن مفسده را جبران می کند، آن وقت بیائیم این طور بگوییم که این ملاک اجتماعی مطلقا موجود است یعنی دیوار که صاف است صاف است مطلقا، تمام آجر هایش نوع خوب باشند دیوار صاف است سر ما را کلاه گذاشتند پنج تا آجر خراب هم لا بلایش رفته باز هم دیوار صاف است، آن صافی دیوار یک مصلحت خاص هیئت اجتماعی است آن غیر از خود اجزا است که آجر ها باشد، مثلا اگر بنا شد گفت برگردیم به قاضی، مراجعه به قاضی، مطلقا مصلحت دارد، چرا؟ مصلحتش هم اجتماعی است، فردی که نیست، در جامعه دو نفر که پیدا می شوند اختلاف می کنند اختلاف برای جامعه مضر است، قاضی اختلاف را بر می دارد، قاضی اختلاف را از جامعه بر می دارد، برداشتن اختلاف از جامعه خودش فی نفسه ملاک است، حالا گاهی حکم قاضی مطابق واقع است و گاهی هم مطابق واقع نیست پس مراد از سلوک که می گوییم مصلحت دارد یعنی کلام قاضی را گوش کردن، مصلحتش اجتماعی است، این جا مصلحت سلوک غیر از مصلحت مسلوک است، مراد از مسلوک حکم قاضی، قاضی حکم کرد این عبا مال توست، ممکن است درست باشد که این هم مصلحت دارد ملک هم به من رسیده، ممکن است اشتباه کرده ملک دیگری به من رسیده خب مفسده دارد اما این که اختلاف نیست خودش مصلحت دارد، اختلاف نیست، دعوا در جامعه نیست، این خودش مصلحت دارد، آن وقت این طور بگوییم این مصلحت مطلقا بار می شود یعنی مطلقا حکم قاضی مصلحت دارد، این را بر می دارد چه مطابق باشد چه مطابق نباشد، این هم تصویر روشن شد. این تا این جای بحث پس بنابراین ما عرض کردیم چه در اصول عملی و چه در

تشریعات به طور کلی دو سنخ تشریع شده است، یک دفعه می گوید خمر نجس است، یک دفعه می گوید قول زراره حجت است، خبر ثقه حجت است، این اسمش را گذاشتیم تشریع رسانه یا به اصطلاح دیگر تشریع امارات یا به اصطلاح دیگر اموری که شانیتشان طریقت صرف است، اشکال ابن قبه هم این جاست دیگر، می گوییم اموری که شانیتشان طریقت صرف است این ها قابل جعل نیستند، اشکال او این بود، با این حساب معلوم شد که اموری که طریقتشان صرف است مطلب را دقت بکنید، اهل سنت گفتند نه طبق این اماره حکم جعل می شود یعنی از طریقت صرف برداشتند، ما کاری که کردیم که طریقت صرفش محفوظ باشد اما در عین حال یک نکته دیگری، گفتیم این طریقت را برای جامعه قرار می دهد، نکته نکته اجتماعی است، نکته قانونش نکته اجتماعی است، در تشریعش جامعه را در نظر می گیرد، چون جامعه را، آن وقت بنا را بر این بگذاریم که هیئت اجتماعی خودش دارای ملاکاتی است، این اشکال ایشان که مصلحت سلوک مختلف نیست با مصلحت مسلوک، روشن شد مراد از مصلحت مسلوک مصلحتی است که در خود شیء است، مراد از مصلحت سلوک مصلحتی است و مملکتی است که برای هیئت اجتماعی پیدا می شود و اگر آمد و چنین مصلحتی را در نظر نگرفت یعنی به نظر او آحاد دیوار خیلی مهم بود، حالا درست است دیوار خیلی صاف درآمده، بعد معلوم شد ده تا آجرش خراب است، فرض کنید آجر خشتی است، می گوید این دیوار را خراب بکن به درد نمی خورد، ولو دیوار صاف است، این را قبول دارم لکن آن مصلحت اساسی ما آجر ها باید محکم و متین باشد، آن مصلحت مراعات نشده، اگر این جوری گفت معلوم می شود هیئت اجتماعی در نظر نگرفته، اگر گفت اشکال ندارد مادام دیوار صاف است چهار تا آجرش هم خراب بود اشکال ندارد معنایش این است که مصلحت اجتماعی را در نظر بگیرید، معنای جعل حجیت هم روشن شد، این راجع به این و لذا طبق قاعده بعید نیست قائل بشویم که بنا بر مصلحت سلوکی به این معنایی که بنده عرض کردم بگوییم به این که هر دو جعل دارد، چه مطابق باشد یا نباشد، بله پس تنجیز و تعذیر که در بعضی روایات آمده درست است اما همان طور که عرض کردیم این نتیجه جعل حجیت است، جعل حجیت خودش تنجیز و تعذیر نیست، جعل حجیت خودش این است که برای هیئت اجتماعی مصلحتی و ملاکی فرض بکند، اگر فرض کرد مثلا مصلحت جامعه اقتضا می کند به روزنامه دولتی مراجعه کنند مطلقا چه مطابق باشد چه مخالف باشد، اگر مطابق بود

این به خاطر وحدت جامعه، مخالف هم بود وحدت جامعه محفوظ است، آن وقت اگر نقضی پیدا شد راه جبران را هم در نظر گرفته، این جعل حجیت می شود. جعل رسانه، تشریع و جعل برای رسانه به این معنا می شود، خیلی هم روشن است، اگر این کار را نکرد حجت قرار نداده است، این به نظر من تقریر کاملا واضح و روشن شد پس این که تنجیز و تعذیر درست است اما تنجیز و تعذیر نتیجه جعل است نه خود جعل حجیت. اگر حجت شد در صورت اصابه منجز است در صورت خطا معذر است، این خودش جعل حجیت است، این خلاصه است.

پرسش: اصول چطور؟

پاسخ پرسش: این جا در اصول رسانه ای ندارد، چون شک آن جاست، نرسیدیم به اصول، الان بحث ما جایی است که رسانه ای است، می رساند ما را، جنبه طریقت دارد، کاشفیت دارد، اصول جنبه طریقت ندارد

این خلاصه بحث، آیا می شود این مطلب را قبول کرد؟ انصافا اجمالا حرف بدی نیست مخصوصا روی این مسلک مصلحت سلوکی که عرض کردیم حرف بدی نیست لکن مشکل کار این است که اگر حجیت را خود قانون قرار بدهد، رسانه را خود قانون قرار بدهد این مقدماتی که الان عرض کردیم تنجیز و تعذیر را، هم اصابه هم خطا را شامل بشود و مصلحت اجتماعی و مثلا در صورتی که مطابق نبود اما اگر فرض کردیم همین حجیت عقلائی بود نه جعل قانونی، اگر این حجیت و این اعتماد بر رسانه یک سیره عقلا بود، این که سیره عقلا بیاید این نکات را در نظر بگیرد این ها واقعا روشن نیست، آن جا مشکل دارد خصوصا سیره یک جنبه سیره عملی است این که این سیره، اصولا کار عقلا تدارک به این معنا نیست، عقلا مصلحت اجتماعی را می بینند، خوب دقت بکنید، اما این که تدارک بکنند نه، کارشان تدارک نیست، اصولا کار عقلا تدارک نیست و لذا برنامه شان به این است که اصل اولی در جایی که حجت به قول خودشان ذاتی است عدم اجزا است مثلا قطع پیدا کرد این این طوری است بعد معلوم شد اشتباه بوده، بنایشان این است که بهش می گویند حجت خیالی اصطلاحا، جایی که حجت کافی است و تام و لکن اشتباه رفته است، چون قطع چیزی اضافه نمی کند اصلا رسانه چیزی اضافه نمی کند و اصولا بنای عقلا بر این نیست که بگویند ما تدارک می کنیم، در آن جا قانون چه می گوید؟ می

گوید بر فرض این روزنامه اشتباه نوشت مثلا فرض کنید مالیات کمتر گرفته شده من راهی برای تدارک دارم، این ها را باید فرض بکند، بر فرض هم که رسانه و إلا رسانه را حجت قرار نمی دهد اما خوب دقت بکنید این تدارک را عقلا نمی توانند انجام بدهند، این تدارک قاعده عقلایی نیست، آن چه که در قاعده عقلایی هست می گویند شما این وسیله حجت است اگر رسیدیم به واقع که رسیدیم و اگر نرسیدیم معذوریم، به این معنا که هیئت اجتماعی یعنی عقلا به این نتیجه رسیدند، این نکته در حفظ هیئت اجتماعی موثر است، خوب دقت بکنید! همین است که در بعضی از کتب مصلحت تسهیل آمده نه تدارک، تسهیل غیر از تدارک است، قانون که باشد تدارک می کند، خود مقنن در نظر می گیرد اما اگر سیره عقلایی باشد او تدارک نمی تواند بکند که، او نهایتش می گوید که یک مصلحت اجتماعی است برای این که جامعه باید آرامش داشته باشد، کار باید راحت باشد، بعد جامعه باید یک هماهنگی، دقت بکنید، این عناوین این در صورت اصابه خیلی مدنظر نیست چون در صورت اصابه به خود واقع رسیده است، این عناوین در صورت خطا مدنظر است نه در صورت اصابه، بر فرض هم در صورت اصابه محط نظر باشد همان عنوان تسهیل، عنوان آرامش جامعه، همین عنوان، این عنوانی که می آید در حقیقت همین عنوان است و لذا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، اگر حجیت عقلائی باشد تدارک به این معنایی که در حجت شرعی هست این منظور نمی شود.

پرسش: عقلا جعل حجیت نمی کنند

پاسخ پرسش: جعل نمی کنند، جعل به این معنا یعنی یک سیره عملی دارند برای آرامش جامعه، جعلشان به این معناست، آن وقت این را قبول می کنند لذا به ذهن ما عرض کردیم کرارا مرارا خود قطع هم حجیتش عقلائی است، حجیت شرعی و ذاتی نیست یعنی به عبارت دیگر چون در باب اعتبارات قانونی معیار آن واقع است، خوب دقت بکنید! آن ها در فکر این هستند که مکلف، یعنی مردم، حالا کاری به قانون نداریم، مردم در فکر این هستند که پدر به پسر، برادر به برادر، افراد را به واقع برسانند، وقتی می گوید نان بگیر چون واقع نان، آب بیار واقع آب، این که اوامر امتحانی باشد عرض کردم این نادر است، این اصلا در اصول نباید بحث بکنیم، من کرارا عرض کردم بحث اوامر امتحانی یا مثلا در کفایه اوامر امتحانی را حکم انشائی گرفته، اصلا این ها بحث نیست، این ها به

نظر من در اصول نباید بیایند. اوامر انشائی یک اوامر محدودی اند و غالبا هم در عبد و مولا تصویر می شود. در نظام قانونی تصویب نمی شود، حالاتی مثل جنگ و حالات خاصی است، اصولا آن بحث قانونی ای که ما به طور متعارف داریم آن اوامر امتحانی که فقط مصلحت در ابراز امر است این عرفی است، یک حالات استثنائی است حالا مولا می خواهد ببیند عبدش حرفش را گوش می کند یا پدر ببیند بچه اش، یک چیزهای خاصی است، این صلاحیت ندارد که زیر بنای اصول قرار بگیرد، حتی بگوییم حکم انشائی حکمی است که مثل اوامر امتحانی و حکم فعلی آن حکمی است که جدی باشد کما یظهر من الکفایة، این بحث به نظر من خیلی لطیف نیست، این تقسیم به انشائی و فعلی از این زاویه که ایشان مطرح کردند اگر همین طور که در ذهن من الان هست این انصافا بحث درستی نیست، اصلا کشیدن اوامر امتحانی که صوری هستند در اصول به نظر من می آید که کار درستی نباشد، آن ها اوامر خاصی اند، فرض کنید حضرت ابراهیم به پسرش یا ابت افعل ما تومر ستجدنی إن شا الله من الصابرين، این قضیه ای است که ۱۲۴ هزار تا پیغمبر داشتیم برای هیچ کدام واقع نشده، حالا برای یک پیغمبر، این صلاحیت ندارد در اصول مورد بررسی قرار بگیرد، پس این جایش در اصول نیست، به یک تقسیم حکم هم به این لحاظ بکنیم که بگوییم حکم یا انشائی است یا فعلی، انشائی یعنی امتحانی و فعلی یعنی، به ذهن من می آید که واقعیتهای ندارد و جای بحث در اصول ندارد.

پرسش: درسیره عقلا شما تدارک عملی را در بعضی از موارد قبول دارید؟

پاسخ پرسش: ببینید تدارک قانونی را نمی کنند عقلا، می گویند یک مصلحت اجتماعی بر این هست.

پرسش: الان ما جلسه قبل هم بحث شد، گفتیم عقلا حالت ها را مختلف می بینند یک موقع مثلا آن دیوار را یک موقع در نظر می گیرد قشنگ همه چیز ها را لحاظ نمی کند می گوید من چهار تا آجر اگر به این شکل خراب بشود ضرر نمی کنم، همان جوری نگهش می دارد، یک حالت دیگری می گوید یک چیزی در آن آجر ها باشد تزریق کنیم توش، مستحکم بشود، حالت دوم تدارک می کند، دیگر حالت های سومی که در بعضی از چیز ها می گوید نه این آجر جای خاصی حساس واقع شده که اگر می شود بدون این که خراب بشود این در بیاید آجر جدید جایش گذاشته بشود، حالت های مختلف است، اگر ما منظورمان از تدارک غیر از تدارک

عملی است قانون هم باید اثبات بکنیم که شارع از هبروت می آید یک چیزی را تدارک می کند خب بله این تدارک ذهنی که من از درون خودم یک چیزی را جعل کنم وجود ندارد در بحث عقلا ولی آن ورش چه؟ آن ورش شما چجوری می توانید اثبات بکنید که به صرف قانون یک چیز جعلی به وجود بیاید؟ آن وقت حساب می کنیم که به جعل قانونی هم شارع باید مثل شبیه عقلا عمل بکند یعنی باید قشنگ عملی بینیم تدارک اتفاق افتاده است

پاسخ پرسش: ببینید در سیره عقلا نمی آید این خصوصیات را ببیند، در سیره عقلا می آید می گوید ما چیز هایی را که قرار می دهیم، ما به نظر ما سه چیز در پیش عقلا در رسانه خودش معتبر است، لکن نه به معنای این که یک تدارکی می خواهد ببیند، این برای تسهیل بر مکلف است، یکی علم است همین قطعی که می گویم، یکی علم عرفی است که وضوح است، یکی هم مسئله وثوق و اطمینان است، در کتب اصول ما که قطع آمده به نظر ما هر سه یک رتبه دارند و سرش این است که جامعه را در نظر می گیرد نه سرش کاشف ذاتی است اما این که حالا چجور تدارک می شود که شما چند مورد را فرمودید بله الان، این را قانون متعرض می شود، سیره عقلا بما هم عقلا متعرض این نکات نمی شود، این فرق قانون با این است و لذا خوب دقت بکنید خبر ثقه را آقای خوئی به سیره عقلا حجت می دانند، از ظواهر عبارت نائینی، می گویم عبارت علما در این بحث حجیت خبر به تعبد به همین سه روایت ثلاث بود که گفتم، ما می خواهیم بگوییم بین این دو تا فرق می کند، اگر به سیره عقلا حجیت آمد یک معناست، اگر به قانون آمد معنای دیگری است. فردا تماش بکنیم.